

# فهم «میدان» بر مبنای اطوار معنایی آن<sup>۱</sup>

مهنام نجفی<sup>۲</sup>

رضا شکوری<sup>۳</sup>

استادیار دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر

دریافت: ۱۲ تیر ۱۳۹۸  
پذیرش: ۲۳ آذر ۱۳۹۸  
(صفحه ۱۲۵-۱۱۳)

کلیدواژگان: میدان، معنی، زبان فارسی، شبکه مفهومی، تاریخ مفهوم.

## چکیده

در این مقاله هدف فهم وجوهی از چیستی فضای «میدان» است که، در بستر زبان فارسی، به مثابه مظهری از زندگی فارسی‌زبانان، قابل بررسی است، و تحقق این مهم فقط با تعمق در واژه «میدان» و جست‌وجوی اطوار معنایی آن امکان می‌یابد. به این منظور، به سراغ واژه‌نامه‌های فارسی و متون تاریخی رفته‌ایم و اطوار معنایی «میدان» را با بهره‌مندی از فنون حیطه زبان‌شناسی — چون یافتن حوزه‌های معنایی، کشف روابط مفهومی، و درک استعاره‌ها — جست‌وجو کرده‌ایم. با استنباط ریشه‌ها، معنی‌ها، ترکیب‌ها، مفاهیم مرتبط (مترادف و متناظر و متقابل)، و استعاره‌های «میدان»، این مفهوم را در درون شبکه‌ای از مفاهیم جای داده و معنادار کرده‌ایم و به روش تفسیری، چیستی آن را روشنی بخشیده‌ایم. شبکه مفاهیم «میدان» زمان‌مند است و با گذر زمان تحول می‌یابد. با بررسی تحولات این شبکه به جست‌وجوی تاریخ مفهوم «میدان» پرداخته‌ایم و در روند تحولات آن مطالعه کرده‌ایم. مبتنی بر نتایج حاصل‌شده، «میدان»، به مثابه فضایی عمومی، حوزه‌های معنایی متعددی را شامل می‌شود

که بر انواع مختلفی از کارکردها و صورت‌های آن دلالت می‌کنند و ضمن روشن کردن نقش و غایت «میدان»، از انعطاف این مفهوم خبر می‌دهند. میدان، در کلان‌ترین تعبیر، عرصه باز و گشاده‌ای بوده که مجالی برای رویدادهایی بسیار متفاوت فراهم می‌آورده است، از خریدوفروخت، به مثابه امری روزمره و دائمی، تا برگزاری مراسم ویژه در ایامی خاص که بزنگاه مواجهه شاه و اعیان با رعایا می‌شده و سازوکار قدرت را تثبیت می‌کرده است. «میدان» ظرفی بوده که فرصت نمایاندن و عیان شدن، هنرنمایی، و رقابت را فراهم می‌آورده و صحنه‌ای برای نمایش و داوری ترتیب می‌داده است. بررسی تاریخ این مفهوم، در دل شبکه مفاهیمش، از تحولی حکایت می‌کند که در تحول صحنه نمایش «میدان» ریشه دارد، وقتی مردم از تماشاچیان نمایش اعیان به بازیگران صحنه تبدیل می‌شوند و میدان «عرصه اجتماع» ایشان خواهد بود.

## مقدمه

میدان، در کنار بازار و مسجد، از مهم‌ترین مکان‌های زندگی مدنی در ایران تا کمتر از یک سده پیش بود. ولی امروز غالب میدان‌های ما به فلکه‌هایی برای تردد خودروها تقلیل یافته است و میدان در زندگی

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول است که با عنوان *بازیابی و فهم معنای «میدان»*، در *ایران دوره قاجاریه* به راهنمایی نگارنده دوم و دکتر مهرداد قیومی بیدهندی سال ۱۳۹۹ در دانشکده هنر و معماری، دانشگاه یزد، در ترم دوم سال تحصیلی ۱۳۹۸-۱۳۹۹ دفاع خواهد شد.

۲. دانشجوی دکتری معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه یزد  
mahnam.najafi@gmail.com

۳. نویسنده مسئول  
R.shakouri@art.ac.ir

## پرسش‌های تحقیق پرسش اصلی:

– اطوار معنایی واژه «میدان» چه وجوهی از چیستی این فضا را هویدا می‌کند؟

## پرسش‌های فرعی:

۱. فضایی که «میدان» نامیده می‌شده، چگونه فضایی بوده و چگونه درک می‌شده است؟

۲. مردمی که با فضای «میدان» سروکار داشته‌اند، آن را در نسبت با چه مفاهیم و فضاهای دیگری تلقی می‌کرده‌اند و این واژه تداعیگر چه چیزهایی در ذهن ایشان بوده است؟

۳. دلالت‌های واژه «میدان» در گذر زمان چه تغییراتی کرده است؟

جمعی ما همچون گذشته نقش مؤثری ایفا نمی‌کند و معنای خود را از کف داده است. بازیابی این معنا در گرو فهم نقش «میدان» در شهرهای ایران، جایگاه آن در جهان ذهنی ایرانیان، و دگرگونی آن در طول تاریخ و عرض جغرافیاست که تحقیقی گسترده و چندلایه می‌طلبد. تعمق در واژه «میدان» ضرورت آغاز این تحقیق گسترده است و پیگیری پرسش‌های مهمی را میسر می‌کند که در این مقاله در پی پاسخ به آنها هستیم: فضایی که «میدان» نامیده می‌شده، چگونه فضایی بوده و چگونه درک می‌شده است؟ مردمی که با چنین فضایی سروکار داشته‌اند، آن را در نسبت با چه مفاهیم و فضاهای دیگری تلقی می‌کرده‌اند و این واژه تداعیگر چه چیزهایی در ذهن ایشان بوده است؟ دلالت‌های این واژه در گذر زمان چه تغییراتی کرده است؟ در این مقاله هدف بررسی اطوار معنایی واژه «میدان» به منظور یافتن پاسخ پرسش‌های مذکور برای فهم فضای میدان است. در این مقاله مراد فهم واژه «میدان» به مثابه جزئی از شهر و قسمی از فضای معماری است، گام نخستی که ضرورت پیگیری چیستی این فضا در شهر ایرانی است. مبتنی بر فهرست‌های موجود، ۷۶ واژه‌نامه فارسی از قرن سوم قمری تا کنون در ایران و هند تألیف شده است.<sup>۴</sup> از میان منابع موجود،<sup>۵</sup> در ۴۳ واژه‌نامه مدخل «میدان» یافت شده است. واژه‌نامه‌های حوزه معماری و شهر نیز در این بررسی لحاظ شده است.<sup>۶</sup> بررسی مفهوم «میدان» در بیش از ۴۵ واژه‌نامه، که از قرن پنجم تا کنون تألیف شده‌اند، چشم‌اندازی کلان به چیستی این مفهوم و روند تحولاتش به دست می‌دهد. در این واژه‌نامه‌ها، علاوه بر معنی‌های «میدان»، می‌توان آرای مختلف درباره اصل و ریشه این مفهوم را دریافت و ترکیب‌های آن را استخراج کرد، دیگر واژه‌های مرتبط با آن – واژه‌های مترادف و متناظر و متقابل – را استنباط کرد، و استعاره‌هایی را شناخت که در نسبت با آن شکل گرفته‌اند. مجموعه این یافته‌ها مفهوم «میدان» را در بستر شبکه‌ای از مفاهیم و معنی‌ها وضوح می‌بخشد، شبکه‌ای که در گذر زمان همگام با تحولات میدان تغییر می‌یابد و بررسی روند دگرگونی‌های مفهوم «میدان» را میسر می‌کند. منابع اصلی واژه‌نامه‌ها متون فارسی هستند و رجوع به آن‌ها می‌تواند شبکه‌ای مستخرج از واژه‌نامه‌ها را بسط دهد و آن‌ها را اصلاح و تعمیق کند. مراجعه به انبوه متون فارسی دست‌کم در محدوده این تحقیق ناممکن است، ولی منبعی کارگشا در اختیار ماست که این امر را برایمان میسر می‌کند: «پیکره فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی».<sup>۷</sup> این گنجینه

۴. برای فهرست واژه‌نامه‌های تاریخی، نک: معین، «فرهنگ‌های فارسی»؛ محمدعلی داعی‌الاسلام، مقدمه فرهنگ نظام، تعداد ۷۶ واژه‌نامه انتشار یافته در قرن اخیر است که نام تعدادی از آن‌ها در دو منبع فوق آمده است.

۵. از برخی از این واژه‌نامه‌ها جز نامی بر جای نمانده است؛ بخش مهمی از واژه‌نامه‌های تاریخی هم صرفاً در قالب نسخه‌های خطی موجودند و برخی از آن‌ها در کتابخانه‌های ایران در دسترس نیست.

۶. در واژه‌نامه انتهایی کتاب آشنایی با معماری اسلامی ایران از محمدکریم پیرنیا، فرهنگ واژه‌های معماری سنتی ایران از سعید فلاح‌فر، و دایرة المعارف معماری و شهرسازی از سیدابوالقاسم سیدصدر مدخل «میدان» موجود است.

۷. این پیکره توسط گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی تهیه شده و ماحصل جست‌وجوی واژه‌ها در متون فارسی از قرن چهارم است. در این پیکره، ۱۶۹۷ شاهد برای واژه میدان موجود است.

همچنین مبنای مناسبی برای محک زدن فرضیه‌ها و جست‌وجوی پرسش‌هایی به دست می‌دهد که از بررسی واژه‌نامه‌ها حاصل آمده است و ما را در فهم چیستی و سرگذشت مفهوم «میدان» به پیش می‌برد. به این ترتیب، با ابتدای بر واژه‌نامه‌های فارسی و متون تاریخی و با مدد از فنون حیطه زبان‌شناسی — چون یافتن حوزه‌های معنایی، کشف روابط مفهومی، و درک استعاره‌ها — و مبتنی بر روش تفسیری، به فهم چیستی «میدان» می‌پردازیم. دستاورد این مقاله گشودن بایی به چیستی «میدان» و تحولات آن است، آنچه بداهت این مفهوم را به چالش می‌کشد، تصویری از سرگذشت پرابهام آن پیش رو می‌نهد و زمینه‌هایی را برای تعمق در این مفهوم و کشف چیستی آن هویدا می‌کند.

### ۱. ریشه‌شناسی: سرآغاز «میدان»

ریشه‌شناسی «میدان» به معنای شناخت سرآغاز واژه میدان است. درباره ریشه واژه میدان نظر واحد و قاطعی وجود ندارد، ولی مجموعه آرا در این مورد را می‌توان در دو دسته کلی سامان داد: در دسته‌ای اصل میدان فارسی دانسته شده و در دسته دیگر عربی. دهخدا در لغتنامه با قاطعیت این واژه را فارسی دانسته و چندین دلیل برای آن ذکر کرده است. نخست اینکه در واژه‌نامه‌های عربی نظرهای بسیار متفاوتی، نه فقط درباره ریشه میدان، بلکه همچنین درباره اعراب و وزن و معنی آن یافتنی است؛ این ابهامات بسیار دلیلی بر عربی نبودن این واژه است؛ زیرا معمولاً واژه‌های معرب در زبان عربی چنین وضعیت پیچیده‌ای دارند. دلیل دیگر این است که میدان در قرآن و اشعار عربی پیش از اسلام نیامده است. همچنین رواج این کلمه در سرزمین‌هایی است که قلمرو تاریخی ایرانیان به‌شمار می‌رفته است، از بغداد تا ماوراءالنهر، و میدان در نام بسیاری از مکان‌های این قلمرو یافتنی است. دیگر اینکه میدان در فارسی ترکیبات و مشتقات بسیاری دارد و در عربی، به‌رغم توانمندی‌های این زبان در بسط واژگان، منحصر و جامد است. درباره ریشه میدان، به

مثابه واژه‌های فارسی، چنین نظرهایی مطرح شده است: — میدان فارسی، میدان پهلوی (زمین)<sup>۸</sup>: «میدان» در زبان پهلوی (فارسی میانه) بوده و از همان بستر به فارسی نو راه یافته است. واژه پهلوی مأخوذ از ریشه سنسکریت، به معنی «زمین»، است. — میدان، می‌دان<sup>۹</sup>: «میدان» مرکب از «می / می» (شراب) و «دان» (پسوند ظرفیت)، است به معنی «ظرف شراب». ممکن است که این واژه معرب شده و با مفهومی تازه، «جای اسب‌دوانی و ریاضت دادن اسب»، به زبان فارسی بازگشته باشد. — میدان، مادیان<sup>۱۰</sup>: «میدان» مشتق از «می» به معنای مادیان (در اینجا، اسب) و پسوند «دان» است که هم پسوند مکان است و هم مأخوذ از «دواندن». بنابراین، میدان به معنی «جایگاه اسبان» یا «محل دواندن اسبان» بوده است. — میدان، میان<sup>۱۱</sup>: «میدان» با «میان» مرتبط و مأخوذ از آن است. این تفسیر در حوزه تخصصی معماری و شهر مقبول و مشهور است. اما میدان را، به مثابه واژه‌های عربی، چنین ریشه‌یابی کرده‌اند: — میدان از بن دُون<sup>۱۲</sup> (لاغر ساختن)<sup>۱۳</sup>: به معنی «جای اسب‌دوانی و ریاضت‌دادن اسب». نسبت این ریشه و معنی واژه این است که «سوارکاری و گشت زمین فراخ چارپای را لاغر می‌کند». — میدان از بن مَید (حرکت کردن و جنبیدن)<sup>۱۴</sup>: در مجاز به معنی «زمین فراخ». علت اطلاق این معنی از آن روست که میدان مکانی است که امکان جنبیدن به چارپایانی چون اسب می‌دهد و دیگر اینکه «مردم در کرانه‌های میدان به هنگام مسابقه دادن به جنب‌وجوش و هیجان در می‌آیند». — میدان از بن وُدُن «تازیه زدن»<sup>۱۵</sup>: به معنی جایی که در آن اسبان را با تازیه می‌زنند و می‌تازانند. — میدان از بن مَدی (به انتها رسیدن)<sup>۱۶</sup>: اصل آن «مدیان» بوده و به «میدان» تبدیل یافته است و وجه اشتقاق میدان از این ریشه آن است که تاخت‌وتاز اسبان در میدان غایتی دارد که همان محدوده میدان است.

۸. نک: برهان قاطع، فرهنگ نظام، فرهنگ پارسی و ریشه‌یابی واژگان، ذیل مدخل «میدان».  
 ۹. نک: شرف‌نامه منیری، مدارالافاضل، انجمن آرای ناصری، فرهنگ آنسدراج، فرهنگ نوپهار، واژه‌های فارسی عربی‌شده، و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، ذیل مدخل «میدان».  
 ۱۰. نک: فرهنگ ریشه‌شناختی، ذیل مدخل «میدان».  
 ۱۱. نک: فرهنگ ریشه‌شناختی، دایرةالمعارف معماری، ذیل مدخل «میدان»؛ پیرنیا، آشنایی با معماری اسلامی، ص ۵ و ۳۸۶.  
 ۱۲. معلوم نیست میدان از بن «دُون» بر چه وزنی ساخته شده است. بن «دُون» در غیاث اللغات آمده و دهخدا هم آن را بدون تغییر در لغتنامه نقل کرده است.  
 ۱۳. نک: غیاث اللغات، لغتنامه، ذیل مدخل «میدان».  
 ۱۴. نک: غیاث اللغات، واژه‌های فارسی عربی‌شده، فرهنگ نفیسی، و لغتنامه، ذیل مدخل «میدان».  
 ۱۵. نک: فرهنگ جعفری، واژه‌های فارسی عربی‌شده، ذیل مدخل «میدان».  
 ۱۶. نک: لغتنامه، ذیل «میدان».

– میدان از بن مدّن (برپا کردن، آباد کردن)<sup>۱۷</sup>: وجه اشتقاق میدان از این ریشه آن است که اسب در میدان جولان و گردشی دارد که در جای دیگر ندارد. هم وزن و هم وجه اشتقاق میدان از این بن بسیار مبهم است.

بنابراین، همه آرایه‌ای که ریشه میدان را عربی دانسته‌اند بر نسبت این واژه با اسب‌دوانی تأکید کرده‌اند و این نشان می‌دهد که نخستین یا مهم‌ترین معنی این واژه در زبان عربی «مکان اسب‌دوانی» بوده است، ولی آرایه‌ای که ریشه میدان را فارسی دانسته‌اند، آن را با «زمین»، «ظرف می»، «مادیان»، و «میان» مرتبط دانسته‌اند؛ از این میان، صرفاً یک مورد بر نسبت میدان و اسب‌دوانی تکیه دارد. این نکته می‌تواند نشانگر وسعت معانی میدان در زبان فارسی نسبت به زبان عربی باشد.

## ۲. حوزه‌های معنایی<sup>۱۸</sup>: انواع فرم و کارکرد میدان

واژه میدان معنی‌های متعددی دارد. در این مبحث می‌کشیم دامنه معنی‌های «میدان» را دریابیم و مفهوم مورد نظرمان در این تحقیق را در گستره این معنی‌ها بسط دهیم و تعمیق کنیم. غالب معنی‌های میدان به موضع و ظرفی دلالت دارد یا دست‌کم از چنین معنی‌ای منتج شده است، ولی در این مقاله مفهوم مورد نظر از این واژه ناظر به نوعی مکان در سکونتگاه انسانی است. برای یافتن مفاهیم نزدیک‌تر به آنچه ما در جست‌وجویش هستیم، می‌توان معنی‌های مذکور را در دو دسته گنجاند: معنی‌های مکانی و معنی‌های غیرمکانی. معنی‌های مکانی میدان را می‌توان در سه دسته بررسی کرد. هریک از این دسته‌ها حوزه‌های مختلف معنایی «میدان» را از حیثی شامل می‌شوند: (۱) میدان به معنی «عرصه» و «فضا»، که کلان‌ترین و بی‌نشان‌ترین معنی آن است؛ در این معنی، «میدان» به هر فضای خالی یا عرصه‌ای اطلاق می‌شود و بنابراین حوزه معنایی بسیار کلانی می‌یابد که همه دیگر معنی‌هایش را در بر می‌گیرد.

میدان در این معنی فضای باز و گشاده‌ای است که در برابر فضای بسته و تنگ معنا می‌یابد.<sup>۱۹</sup> (۲) معنی‌هایی که بر غایت یا کارکرد میدان تکیه دارند و از رویدادی خبر می‌دهند که در عرصه آن رخ می‌دهد:

– عرصه بازی و مسابقه و مشق: این معنی از مشهورترین و پربسامدترین معنی‌های میدان است و در نخستین واژه‌نامه‌ها تا متأخرترین آن‌ها به آن اشاره شده است. چوگان و سوارکاری، کشتی پهلوانان، مشق نظامی، و فوتبال از مصادیق مذکور در این واژه‌نامه‌هاست.<sup>۲۰</sup>

– عرصه نبرد: این معنی از میدان مبتنی بر شواهدی از متون کهن است، ولی در واژه‌نامه‌های متأخر ذکر شده است. این معنی بر «عرصه فراخ» میان دو لشکر دلالت دارد که صحنه نبرد می‌شود.<sup>۲۱</sup>

– عرصه خریدوفروخت: این معنی از میدان در واژه‌نامه‌های متأخر آمده است و پیش از قرن چهاردهم سابقه‌ای ندارد. محتمل است که چنین میدانی پیش از این پرشمار و رایج نبوده یا «میدان» نامیده نمی‌شده است. در تعریف‌ها، به «عرصه فراخ»ی در شهر یا آبادی اشاره شده که: مکان عرضه کالاها یا چوب‌محتاج روزمره، بارهای حجیم عمده‌فروش‌ها، و ستور بوده؛ معمولاً به نام کالای عرضه‌شده یا صنف مرتبط با آن خوانده می‌شده، مانند میدان گندم، میدان کاه‌فروش‌ها؛ محلی برای عرضه محصولات دیگر شهرها و آبادی‌های احتمالاً نزدیک یا هم‌جوار بوده؛ غالباً حجره‌ای نداشته و برای عرضه کالا در آن بساط پهن می‌شده است. به نظر می‌رسد که این میدان‌ها بخشی از مجموعه «بازار» بوده، ولی به علت نوع خاص کالاهای عرضه‌شده – تره‌بار در معرض فساد، بارهای حجیم عمده‌فروش‌ها، ستور – صورتی متفاوت با راسته معمول بازار داشته است.<sup>۲۲</sup>

– عرصه اجتماع مردم: این معنی از میدان صرفاً در متون تخصصی حوزه معماری و شهر آمده است و تنها موردی است که میدان را به مثابه عرصه‌ای عمومی برای زندگی اجتماعی

۱۷. نک: همان.

۱۸. برای «حوزه معنایی»، نک: صفوی، آشنایی با معنی‌شناسی، ص ۹۸؛ همو، «نگاهی به نظریه حوزه‌های معنایی»، ص ۱۱-۱۰.

۱۹. نک: مؤید الفضلا، کشف اللغات و اصطلاحات، مجمع الفرس، برهان قاطع، فرهنگ رشیدی، شمس اللغات، غیاث اللغات، فرهنگ نوبهار، فرهنگ کاتوزیان، فرهنگ نفیسی، لغتنامه، فرهنگ معین، و فرهنگ عمید، ذیل مدخل «میدان».

۲۰. نک: بحر الفضائل فی مناقع الافاضل، مؤید الفضلا، لطائف اللغات، برهان قاطع، فرهنگ بهار عجم، هفت قلزم، برهان جامع، ارمغان آصفی، فرهنگ آندراج، فرهنگ نظام، فرهنگ نفیسی، لغتنامه، فرهنگ عمید، فرهنگ معین، کامل فرهنگ فارسی، گنجینه لغات، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

۲۱. نک: فرهنگ نفیسی، لغتنامه، کامل فرهنگ فارسی، فرهنگ پارسی، گنجینه لغات، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

۲۲. نک: فرهنگ نظام، لغتنامه، کامل فرهنگ فارسی، گنجینه لغات، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

۲۳. نک: پیرنیا، همان، ص ۳۸۶: *دایرة المعارف معماری*، ذیل مدخل «میدان».

۲۴. نک: فرهنگ معین، کامل فرهنگ فارسی، گنجینه لغات، فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان»؛ *لغتنامه و فرهنگ عمیه*، ذیل مدخل «فلکه».

۲۵. نک: فرهنگ نفیسی، فرهنگ نظام، *لغتنامه*، و فرهنگ معین، ذیل مدخل «میدان».

۲۶. نک: *لغتنامه*، ذیل مدخل «میدان».

۲۷. نک: فرهنگ معین، کامل فرهنگ فارسی، گنجینه لغات، فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان»؛ *لغتنامه و فرهنگ عمید*، ذیل مدخل «فلکه».

۲۸. نک: *لغتنامه*، ذیل مدخل «میدان».

۲۹. نک: فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

۳۰. نک: *لغتنامه*، فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

۳۱. نک: بهار عجم، *مصطلحات الشعرا*، غیاث اللغات، آنسدرج، فرهنگ نظام، *لغتنامه*، فرهنگ معین، گنجینه لغات، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

۳۲. نک: *لغتنامه*، ذیل مدخل «میدان».

۳۳. نک: فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

۳۴. نک: *لغتنامه*، ذیل مدخل «میدان».

۳۵. نک: فرهنگ نظام، *لغتنامه*، فرهنگ معین، فرهنگ فارسی عامیانه، گنجینه لغات، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

تعریف می‌کند. قسمی از این میدان‌ها «فلکه» نامیده می‌شود؛ «فلکه» به «چرخهٔ ریسمان» و به عمود دوک اطلاق می‌شده که ریسمان یا نخ به دور آن می‌پیچیده است. حرکت خودروها پیرامون این میدان‌های غالباً مدور تعبیر تازهٔ «فلکه» را برای میدان باب کرده است.<sup>۲۷</sup>

تعمق در نسبت معنی‌های غیرمکانی میدان با معنی‌های مکانی آن نیز می‌تواند در فهم «میدان» راهگشا باشد. میدان در معنی کلان «عرصه، فضا» به حوزه‌های مختلفی راه یافته است؛ واژهٔ میدان اصطلاحی در فیزیک، خوشنویسی، جواهرسازی، و عرفان است. در فیزیک به محدودهٔ اثر یک نیرو اطلاق می‌شود، مانند میدان الکتریکی و مغناطیسی؛<sup>۲۸</sup> همچنین بر عرصه یا بخشی از فضا دلالت می‌کند که بتوان به هر نقطهٔ آن یک عدد یا یک بردار نسبت داد.<sup>۲۹</sup> در خوشنویسی، به سطح اریب نوک قلم اطلاق می‌شود که نوشتن را میسر می‌کند.<sup>۳۰</sup> در جواهرسازی، به طول و عرض سنگ‌های قیمتی اطلاق می‌شود.<sup>۳۱</sup> در عرفان، مقام شهود معشوق است.<sup>۳۲</sup> در این اصطلاحات، میدان عرصه یا محدوده‌ای است که خواصی دارد یا فرصتی فراهم می‌کند یا چیزی را عیان می‌کند. در دیگر معنی‌های غیرمکانی میدان نیز می‌توان چنین دلالت‌هایی را یافت: میدان به معنی عرصهٔ قابل رؤیت (میدان دید)؛<sup>۳۳</sup> در معنی «برُد»، مسافتی که شیء پرتاب‌شده می‌تواند بپیماید؛<sup>۳۴</sup> به معنی مسافتی که اسب می‌تواند بدون توقف بتازد، معادل ربع فرسنگ که واحد مسافت است؛<sup>۳۵</sup> به معنی دورهٔ کامرانی و عمر، عرصه‌ای که سپری می‌شود؛<sup>۳۶</sup> به معنی عیش فراخ؛<sup>۳۷</sup> و در نهایت، به معنی مجال و فرصت،<sup>۳۸</sup> عرصهٔ فراخی که به قدر کافی برای فعالیت گشاده است و به آن امکان ظهور و بروز می‌دهد.<sup>۳۹</sup>

از میان معنی‌های مکانی مذکور صرفاً یک معنی آشکارا از مفهوم مورد نظر ما در این تحقیق مستقل است: «عرصهٔ نبرد». تعدد و تنوع معنی‌های میدان چنان که بر گستردگی و پیچیدگی این مفهوم دلالت دارند، کیفیات و زمینه‌هایی را عیان می‌کنند

مردم تعریف کرده است. در این تعریف، کارکرد میدان روشن نیست ولی غایت آن فراهم آوردن فضایی است برای گردهمایی و تعامل اجتماعی.<sup>۳۳</sup>

– عرصهٔ تردد: این معنی هم از معنی‌های اخیر میدان است و در نسبت آن با خیابان تعریف می‌شود. در این معنی، میدان عرصه‌ای است که همچون حوضهٔ آبریز یا چشمه جریان عبور و مرور به آن منتهی یا از آن آغاز می‌شود یا به مسیر تازه‌ای هدایت می‌شود. بنابراین، میدان می‌تواند مبدأ، مقصد، یا محل گذر و تغییر مسیر باشد. این جریان هم تردد سواره و هم تردد پیاده را شامل می‌شود و صرفاً منحصر به عصر خودروها نیست. در برخی واژه‌نامه‌ها، شواهدی از متون کهن برای این معنی نقل شده است. میدان‌های متأخری که برای ساماندهی حرکت سواره در محل تقاطع خیابان‌ها شکل گرفته‌اند، صرفاً قسمی از این میدان‌ها هستند که به «فلکه» شناخته می‌شوند.<sup>۳۴</sup>

۳) معنی‌هایی که به صورت (فرم) میدان تکیه دارند و به موقعیت مکانی یا اجزای پیرامون آن می‌پردازند:

– عرصهٔ گشادهٔ واقع در سکونتگاه: این معنی از میدان به هر عرصه یا فضای خالی در پهنهٔ سکونتگاه اطلاق می‌شود و کلان‌ترین و بی‌نشان‌ترین تعریفی است که می‌توان از «میدان»، به مثابهٔ مکانی در سکونتگاه انسانی، به دست داد.<sup>۳۵</sup>

– عرصهٔ محاط با خانه‌ها یا دکان‌ها: در این معنی دو ویژگی صوری برای «میدان» ذکر شده است: «محاط» بودن این عرصه و آنچه در احاطه‌اش دارد – خانه‌ها و دکان‌ها. برای این تعریف در *لغتنامه* شواهدی از متون کهن نقل شده که البته به روشنی بر هر دو کیفیت مذکور دلالت نمی‌کنند. بداهت و رواج این صورت از میدان در زمانهٔ دهخدا موجب شده که او چنین معنی‌ای از میدان را به گذشته تعمیم دهد.<sup>۳۶</sup>

– عرصهٔ واقع در تقاطع چند خیابان؛ فلکه: این معنی تعریف صورت میدانی است که «عرصهٔ تردد» است. در این معنی، «خیابان»‌هایی که به میدان می‌رسد، پیرامون عرصهٔ آن را

که دامنه این مفهوم را روشنی می‌بخشند و امکان تعمق در هر دو وجه «غایت» و «صورت» میدان را فراهم می‌آورند.

### ۳. مفاهیم معمارانه و اجزای شهری مرتبط با میدان<sup>۴۰</sup>

در این مبحث، واژه‌هایی را در حوزه معماری و شهر جست‌وجو می‌کنیم که در ترادف و تناظر و تقابل با «میدان»، شبکه مفهومی آن را بسط می‌دهند، آن را در گستره وسیع‌تری می‌نشانند، و چپستی آن را دقت بیشتری می‌بخشند.

#### ۳.۱. مترادف‌ها

مفاهیم مترادف «میدان» را مبتنی بر حوزه‌های معنایی آن دسته‌بندی می‌کنیم:

- ۳۶. نک: لغتنامه، ذیل «میدان».
- ۳۷. نک: فرهنگ نفیسی، لغتنامه، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».
- ۳۸. نک: فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

ت ۱. نسبت حوزه‌های معنایی میدان و مفاهیم مرتبط با آن، طرح و تدوین: نگارندگان.

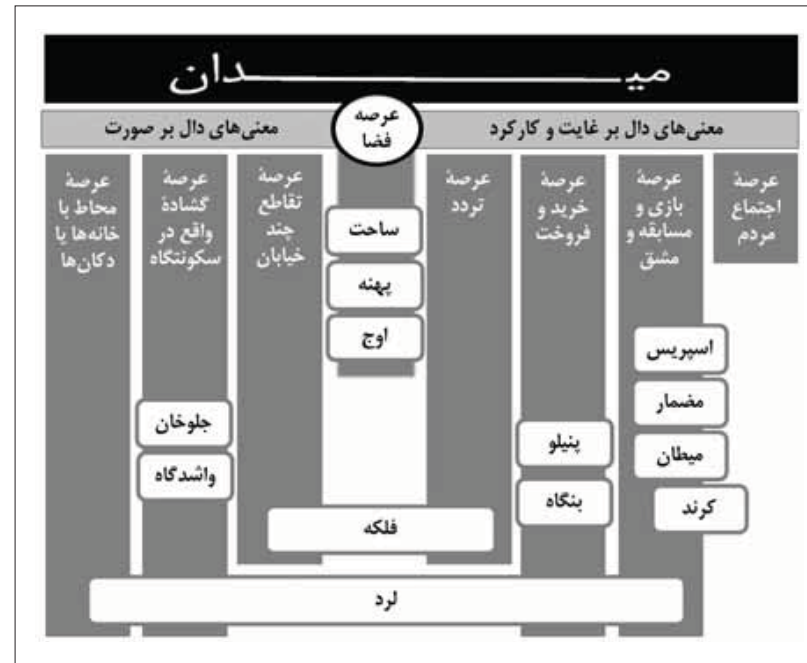
– عرصه، فضا: عرصه، فضا، ساحت، پهنه<sup>۴۱</sup>، اوج<sup>۴۲</sup>، صحن<sup>۴۳</sup>: میدان در کلان‌ترین معنی‌اش، مترادف‌های پرشماری هم دارد. همگی در ترادف و تعریف یکدیگر ذکر شده‌اند و همگی بر جای گشاده دلالت دارند. «اوج» در معنی چیز تهی است، مترادف با «میدان» ذکر شده است.

– عرصه بازی و مسابقه و مشق: اسپریس، مضمار، میطان، کُرنگ، لرد<sup>۴۴</sup>: همه مترادف‌های پرشمار این حوزه معنایی به معنی میدان اسب‌دوانی است. «کُرنگ» را محل سان نظامی هم توصیف کرده‌اند.

– عرصه خریدوفروخت: پَنیلو، لرد، بُنگاه<sup>۴۵</sup>: «پَنیلو» واژه‌ای قدیم است که در شعر مولوی هم آمده و به جایی در شهر اطلاق می‌شده است که در آن کالاهایی را می‌فروخته‌اند که از پیرامون شهر آورده‌اند. لرد به میدان‌های کوچک پراکنده در شهر اطلاق شده است که محل پخش کالاهای مختلف بوده‌اند. بنگاه یا بنگاه نیز میدان اصلی روستا و محل دادوستد تعریف شده است. – عرصه گشاده واقع در سکونتگاه؛ عرصه محاط با خانه‌ها یا دکان‌ها: لرد، جلوخان، واشدگاه<sup>۴۶</sup>: لرد به مثابه میدان‌های کوچک پراکنده در شهر، در این دو حوزه معنایی هم جای می‌گیرد. «جلوخان» و «واشدگاه» نیز میدان یا میدانچه پیشگاه خانه و عمارت تعریف شده‌اند و از دیگر مترادف‌های «میدان» در این حوزه‌های معنایی هستند.

– عرصه تردد؛ عرصه تقاطع چند خیابان: فلکه<sup>۴۷</sup>: «فلکه»، از مترادف‌های متأخر میدان، به عرصه‌ای اطلاق شده است که محل تقاطع چند خیابان باشد؛ این میدان غالباً به واسطه خیابان مدوری شکل می‌گیرد که برای تسهیل تغییر مسیر یا تردد خودروها در محل تقاطع چند خیابان سواره ایجاد می‌شود.

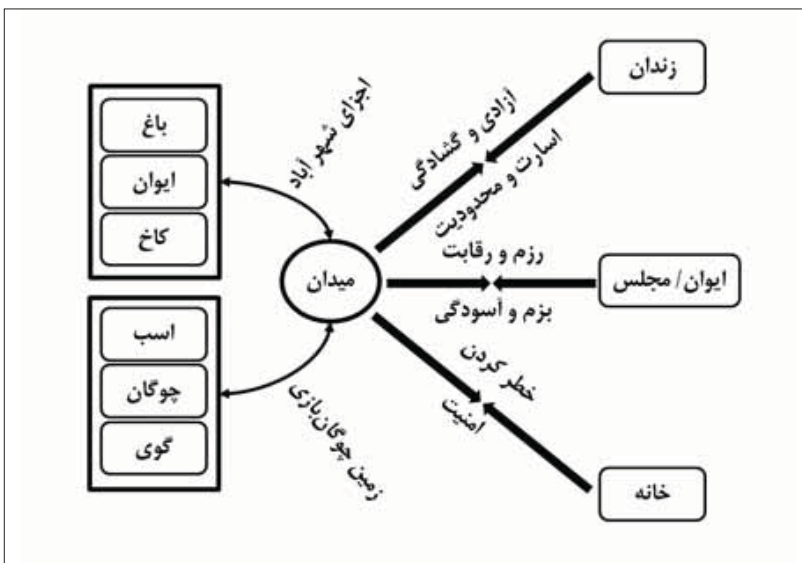
یک‌سوم مفاهیم مترادفی که برای «میدان» ذکر شده، به اسب و اسب‌دوانی مرتبط است و در حوزه معنایی «عرصه بازی و مسابقه و مشق» قرار می‌گیرد. تعدد این مفاهیم از اهمیت این حوزه معنایی در زبان فارسی و رواج چنین فضایی در



۳۹. میدان در معنی ظرف شراب و نبرد هم آمده است. معنی نبرد برای واژه میدان مجاز است و از ترکیب میدان نبرد منتج شده است. همنشینی پرسامد دو واژه میدان و نبرد در طول زمان به این جانشینی منجر شده است. (نک: فرهنگ نظام، لغتنامه، فرهنگ معین، فرهنگ فارسی عامیانه، گنجینه لغات، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان»).

۴۰. برای «روابط مفهومی در سطح واژه»، نک: صفوی، آشنایی با معنی‌شناسی، ص ۵۹-۷۸.

ت ۲. نسبت مفاهیم متقابل و متناظر با میدان، طرح و تدوین: نگارندگان.



به دلیل این تقابل، کیفیت ویژه‌ای در میدان بارز می‌شود: آزادی، مهم‌ترین چیزی که در بند زندان از دست می‌رود. میدان در تقابل با زندان، که مکان حبس و کیفر است، به عرصه آزادی و موفق آزادگان بدل می‌شود. ابیات بسیاری واجد این دوگانه متقابل هستند و چنین مفهومی از میدان در آن‌ها آشکار است. ابیات زیر، از سعدی و بهار، نمونه‌هایی کهن و معاصر از این تقابل هستند:

آن که دل من چو گوی در خم چوگان اوست  
موقف آزادگان بر سر میدان اوست  
(سعدی)

بس که در میدان آزادی کمیتم تند راند  
گیتی کجرو به زندان می‌دهد کیفر مرا  
(بهار)

– ایوان و میدان / مجلس و میدان<sup>۳۲</sup>: تقابل «میدان» با «ایوان» یا «مجلس» همان تقابل «رزم» و «بزم» است. رزم بیش از اینکه بر نبرد در میدان کارزار دلالت کند، از بازی چوگان در میدان حکایت می‌کند که بزنگاه هنرنمایی و نمایش توانمندی‌ها و مهارت‌هاست.

فرهنگ ایرانی حکایت دارد. دست‌کم یکی از این مترادف‌ها، «اسپریس»، از فارسی پهلوی آمده و سابقه طولانی این فضا را در این فرهنگ نشان می‌دهد. یکی از این واژه‌ها، «لرد»، میان چهار حوزه معنایی «میدان» مشترک است و از هم‌پوشانی این حوزه‌ها خبر می‌دهد (ت ۱).

### ۲.۳. متناظرها

مفاهیم متناظر، آن‌ها که همراه هم می‌شوند، با یکدیگر نسبت‌هایی دارند و از یکدیگر خبر می‌دهند. در ادبیات فارسی همراهی این مفاهیم صنعتی ادبی است که «مراعات نظیر»<sup>۳۸</sup> نامیده می‌شود. مطرح شدن این مفاهیم در کنار هم موقعیت یا کیفیت یا حتی روایت معناداری را به ذهن متبادر می‌کند (ت ۲). دو دسته مفهوم در متون فارسی در همراهی میدان پرتکرار و معنادار است:

– باغ و میدان و ایوان و کاخ<sup>۳۹</sup>: این مفاهیم<sup>۴۰</sup> به صورت‌های مختلف در متون فارسی همراه شده است: نگه کن که تا چند شهر فراخ/ پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ. فردوسی شهر یا سکونتگاه بزرگ و آباد را جایی توصیف می‌کند که «باغ و میدان و ایوان و کاخ» فراوان دارد. گویا این مکان‌ها از مهم‌ترین اجزای شهر یا سکونتگاه هستند و بر آبادانی آن شهادت می‌دهند. «میدان» در چه نقشی چنین جایگاه مهمی در شهر یافته است؟ – اسب و میدان و چوگان و گوی<sup>۴۱</sup>: همراهی پرسامد این مفاهیم در متون فارسی بازی چوگان را در میدان به تصویر می‌کشد: همه روز نخچیر بد کار اوی / دگر اسپ و میدان و چوگان و گوی

### ۳.۳. متقابلها

مفاهیم متقابل، از طریق تضاد یا مواجهه، خاصیت یا کیفیتی از یکدیگر را بارز می‌کنند (ت ۲).

– زندان و میدان<sup>۴۲</sup>: تقابل «میدان» و «زندان» ریشه در گشادگی و فراخی «میدان» در مقابل محدودیت و تنگی «زندان» دارد.

– خانه و میدان<sup>۴۳</sup>: «خانه» به مثابه جای امن و پناه در مقابل «میدان» به مثابه محل مخاطره و چالش قرار می‌گیرد.

## ۴. ترکیب‌ها و استعاره‌ها: کیفیت‌های فضایی میدان

در این مبحث، با رجوع به ترکیب‌ها و استعاره‌های میدان، کیفیت‌هایی از فضای آن را آشکار می‌کنیم.

### ۴.۱. ترکیب‌ها

حدود چهل ترکیب از میدان یافتنی است که در قالب ترکیب‌های مصدری، وصفی، اضافی، و اسم‌های مرکب سامان‌شان داده‌ایم. در هر مبحث، صرفاً به شرح مواردی می‌پردازیم که امکان استنباط کیفیتی از میدان را به مثابه عرصه و فضا فراهم می‌آورد.

#### ۴.۱.۱. ترکیب‌های مصدری

– میدان دادن، میدان یافتن، میدان را از دست کسی گرفتن، میدان به دست کسی افتادن<sup>۴۴</sup>: در این ترکیب‌ها میدان مجالی برای هنرنمایی و ابراز توانمندی است که در گیرودار رقابت حریفان، از دست یکی خارج می‌شود و به دست دیگری می‌افتد. – میدان گشاده/ فراخ یافتن، میدان را خالی دیدن/ میدان خالی یافتن<sup>۴۵</sup>: به غیبت حریف در میدان و گشادگی و مجال ناشی از آن اشاره دارد.

– میدان را خالی کردن و از میدان در رفتن در مقابل از میدان (به) در کردن (کسی را)<sup>۴۶</sup>: به معنی واگذار کردن صحنه و عرصه فعالیت به رقیب یا از صحنه به در کردن اوست. آنکه در صحنه می‌ماند، پیروز میدان است و آنکه صحنه را ترک می‌گوید، بازنده و مغلوب.

– به میدان در آمدن، وارد میدان شدن<sup>۴۷</sup>: به معنی داوطلب مبارزه و آماده عمل شدن است و حاکی از آن است که نفس حضور در میدان بر قصد و نیتی دلالت می‌کند.

– میدان به سر آمدن/ در آمدن<sup>۴۸</sup>: به معنی به آخر رسیدن عمر یا فرا رسیدن قیامت است. میدان، به معنی دوره کامرانی و عمر، مجالی است که به سر می‌رسد.

– میدان گشادن<sup>۴۹</sup>: به معنی جا باز کردن برای کاری است؛ میدان عرصه‌ای است که برای کاری گشوده می‌شود.

– مرد میدان کسی یا چیزی بودن<sup>۵۰</sup>: به حریف شایسته اشاره دارد، او که از پس کار برمی‌آید.

– اسم به میدان آوردن/ کشیدن<sup>۵۱</sup>: به دخیل کردن کسی در کاری یا ماجرای دلالت می‌کند؛ آنچه در میدان حاضر است، خواسته یا ناخواسته بخشی از ماجراست.

#### ۴.۱.۲. ترکیب‌های وصفی

– میدان دار<sup>۵۲</sup>: ترکیب پربسامدی است که معنی‌های متعددی در واژه‌نامه‌ها دارد: یک‌تاز میدان نبرد، سرآمد میدان بازی، «میان‌دار» و مرشد زورخانه، رهبر و هدایتگر امور، و آنکه در میدان تره‌بار فعالیت می‌کند. این معنی‌ها، به جز مورد آخر، هم‌خانواده به نظر می‌رسند و همگی بر سرآمد و هدایتگر میدان دلالت می‌کنند و حاکی از آن هستند که رویداد میدان نیازمند هدایت یا قابل هدایت است.

– میدان آرا<sup>۵۳</sup>: به معنی «آراینده میدان» است، شامل سوارکار یا جنگجوی ماهری که در میدان چوگان یا رزمگاه هنرنمایی کند؛ این معنی حاکی از آن است که آراستگی میدان منوط به رویدادی است که در عرصه آن رخ می‌دهد و مجالی است که برای هنرنمایی فراهم می‌آید.

– ته‌میدانی/ ته‌میدونی<sup>۵۴</sup>: به معنی بی‌سروپا و جاهل مسلک است و بر «سر» و «ته» میدان دلالت دارد، سرِ فاخر و معتبر در مقابل ته بی‌اعتبار.

– میدانی<sup>۵۵</sup>: یکی از معنی‌های این ترکیب بارفروشی است که در میدان کار می‌کند یا حجره دارد.<sup>۵۶</sup>

– تنگ‌میدان در مقابل پهن‌میدان<sup>۵۷</sup>: این دو ترکیب متقابل بر

۴۱. نک: مداخل این واژه‌ها در لغتنامه.

۴۲. ابوبکر مطهر جمالی یزدی، فرخ‌نامه، ص ۳۱۴.

۴۳. نک: لغتنامه، ذیل «صحن».

۴۴. نک: غیث‌اللغات، فرهنگ نفیسی، لغتنامه، فرهنگ ریشه‌شناختی، کامل فرهنگ فارسی، ذیل مدخل «میدان»: لغت فرس، معیار جمالی، و لغتنامه، ذیل مدخل «اسپریس».

۴۵. نک: فرهنگ نوبهار؛ ذیل مدخل «میدان»: پیرنیا، آشنایی با معماری اسلامی، ص ۵، ۱۲۰، ۳۸۵؛ دایرة‌المعارف معماری، ذیل «بنگاه».

۴۶. نک: لغتنامه، فرهنگ فارسی عمید، دایرة‌المعارف معماری، ذیل مدخل «جلوخان»: پیرنیا، آشنایی با معماری اسلامی، ص ۵، ۳۸۵.

۴۷. نک: فرهنگ عمید، ذیل مدخل «فلکه»: فرهنگ معین و گنجینه لغات، ذیل مدخل «میدان».

۴۸. سیروس شمیسا، نگاهی تازه به بدیع، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۴۹. به طور مثال، نک: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ج ۷، ص ۱۱۲، ۱۳۶، ۲۷۶؛ همان، ج ۲، ص ۳۱۴؛

ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، بهمن‌نامه، ص ۴۴۰؛ فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، ص ۴۱۴.

۵۰. واژه‌هایی چون «مجلس»، «طارم»، «پالیز»، و «شبیستان» نیز گاه همراه این ترکیب یا جانشین این واژه‌ها شده‌اند.

۵۱. به طور مثال، نک: فردوسی، شاهنامه، ج ۵، ص ۱۶۳۷؛ ابومنصور اسدی طوسی، گرشاسب‌نامه، ص ۳۱۹؛ میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی، منشآت فراهانی، ص ۳۱۱.



۵۲. به طور مثال، نک: سنایی، دیوان، ص ۶۵۷؛ جلال‌الدین مولوی بلخی، کلیات شمس، ص ۴۰؛ مصلح بن عبدالله سعدی، غزلیات، ص ۷۶؛ محمدتقی بهار، دیوان اشعار، ص ۴۷۲.

۵۳. به طور مثال، نک: فردوسی، شاهنامه، ج ۷، ص ۵۰۶؛ محمد فرخی یزدی، دیوان، ص ۵۸ و ۳۲۰؛ مسعود سعد، دیوان، ص ۲۴۲؛ امیرمعزی، دیوان، ص ۹۷؛ ابوالحسن یغمای جندی، مجموعه آثار، ص ۱۵۱.

۵۴. به طور مثال، نک: شاه نعمت‌الله ولی، کلیات اشعار، ص ۳۳۱؛ دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، ص ۱۲۷؛ صفای اصفهانی، دیوان اشعار، ص ۱۱۵.

۵۵. نک: غیث اللغات، بحر عجم، ارمغان اصفی، فرهنگ آندراج، فرهنگ نظام، لغتنامه دهخدا، فرهنگ لغات عامیانه، فرهنگ عوام، فرهنگ معین، کامل فرهنگ فارسی، فرهنگ فارسی عامیانه، فرهنگ پارسی، گنجینه لغات، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

۵۶. نک: برهان قاطع، بهار عجم، شمس اللغات، هفت قلزم، برهان جامع، بحر عجم، فرهنگ آندراج، فرهنگ نوبهار، فرهنگ کاتوزیان، فرهنگ نفیسی، فرهنگ معین، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان»؛ کتاب کوچه، ذیل «فتادن به خود».

۵۷. نک: فرهنگ معین، کتاب کوچه، فرهنگ فارسی عامیانه، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

۵۸. نک: کتاب کوچه، فرهنگ فارسی عامیانه، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

– سبزه‌میدان<sup>۳۳</sup>: هم اسم خاص است و هم اسم عام. سبزه‌میدان، که نوع رایجی از میدان در برخی شهرهای ایران بوده است، به مثابه میدانی تعریف شده که به سبزه و گل و گیاه آراسته باشد. بنابراین، کاشتن گل و گیاه در همه میدان‌ها مرسوم نبوده است.

#### ۲.۴. استعاره‌ها

استعاره بر تشبیه مبتنی است و از شباهت دو چیز حکایت دارد. بنابراین، استعاره‌ها فهم ما را از چیزها گسترش می‌دهند. درک استعاره‌ها می‌تواند رویکرد واضعانشان را به موضوع بنماید و از چگونگی فهم ایشان از آن حکایت کند. از سوی دیگر، استعاره‌ها می‌توانند حاکی از تحول معنا باشند و برهه‌های گذار را نمایان کنند، برهه‌هایی که مفهومی در حال تغییر است و برای توصیف کیفیت تازه آن چاره‌ای جز تشبیه و استمداد از استعاره‌ها نیست.<sup>۳۴</sup> در این مبحث، با مرور مفاهیم استنباط‌شده در مباحث پیشین، مفهیمی را عیان می‌کنیم که به مثابه استعاره‌ای برای «میدان» به کار گرفته شده‌اند یا به عکس، «میدان» را به مثابه استعاره‌ای برای آن‌ها به خدمت گرفته‌اند. یافتن این استعاره‌ها به مثابه یافتن مفهیمی است که از وجه یا جوهری با میدان اشتراک دارند. این وجوه اشتراک در واقع جوهری از «میدان» را به ما می‌نمایند یا اهمیت برخی از ویژگی‌هایش را عیان می‌کند.

#### ۱.۲.۴. استعاره‌های میدان

– «میدان» همچون «مجال» یا «فرصت»: ترکیب‌های «میدان یافتن»، «میدان دادن»، «میدان را از دست کسی گرفتن»، «میدان به دست کسی افتادن»، «میدان به سر آمدن» و همچنین دوگانه «تنگ‌میدان» و «پهن‌میدان» از استعاره «مجال» یا «فرصت» برای «میدان» حکایت می‌کنند. فرصت مجال و موقع برای انجام کاری است.<sup>۳۵</sup> مبتنی بر این استعاره، میدان فرصتی است برای انجام کاری.

– «میدان» همچون «ظرف»: ترکیب‌های «میدان خالی کردن»

#### ۳.۱.۴. ترکیب‌های اضافی

– میدان تیر؛ میدان اسب‌دوانی؛ میدان سان؛ میدان مشق؛ میدان اعدام<sup>۳۶</sup>: بر انواعی از میدان دلالت دارند و به کارکرد خاصی منتسب هستند. در این میان، کارکرد مجازات مجرمان که از «میدان تیر» و «میدان اعدام» استنباط می‌شود، در حوزه‌های معنایی میدان بارز نیست.

– میدان مین<sup>۳۷</sup>: چون ترکیب وصفی «میدان نفتی»، بر عرصه‌ای دلالت می‌کند که خاصیت ویژه‌ای دارد، مین‌گذاری شده یا نفت‌خیز است.

#### ۴.۱.۴. اسم‌های مرکب

– میدانچه، میدانک، میدانگاه/ میدانگه/ میدانگاهی<sup>۳۸</sup>: دو ترکیب نخست از واژه میدان و پسوند تصغیر حاصل شده و به معنی «میدان کوچک» هستند. «میدانگاهی» هم مصغر «میدانگاه» است. «میدانگه» مخفف «میدانگاه» و تعبیر شاعرانه آن است. وجه تمایز سه ترکیب آخر با «میدان» روشن نیست، در برخی واژه‌نامه‌ها آن‌ها میدان‌هایی مدور توصیف شده‌اند. به هر ترتیب، چنین ترکیباتی بر اهمیت و تنوع ابعاد و صورت میدان دلالت می‌کنند.

– باغ‌میدان، چاله‌میدان/ چال‌میدان، سبزه‌میدان<sup>۳۹</sup>: این ترکیبات اسم خاص هستند ولی بر کیفیاتی از میدان دلالت دارند. «باغ‌میدان» نام دیگری برای باغ گلشن یا میدان ارگ تهران است؛ عرصه‌ای که هم باغ است و هم میدان. این نام توأماً بر نسبت و استقلال فضای باغ و میدان دلالت می‌کند. «چاله‌میدان» از موقعیت میدان خبر می‌دهد که در چالی از چال‌های تهران واقع شده است.

۵۹. نک: بحر عجم، فرهنگ آندراج، فرهنگ نوپهار، فرهنگ کاتوزیان، فرهنگ معین، ذیل مدخل «میدان». ۶۰. نک: لغتنامه، ذیل مدخل «میدان». ۶۱. نک: فرهنگ فارسی عامیانه، ذیل مدخل «میدان». ۶۲. نک: کتاب کوچک، ذیل مدخل «میدان». ۶۳. نک: لغتنامه، فرهنگ معین، کامل فرهنگ فارسی، فرهنگ فارسی عامیانه، گنجینه لغات، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان». ۶۴. نک: لغتنامه، ذیل مدخل «میدان». ۶۵. نک: کتاب کوچک، ذیل مدخل «میدان». ۶۶. نک: فرهنگ نفیسی، فرهنگ معین، گنجینه لغات، و فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار، ذیل مدخل «میدان». ۶۷. دو معنی دیگر نیز برای این ترکیب آمده است: «پساده و رخ» که احتمالاً اصطلاحات بازی شطرنج است؛ منسوب به محله‌ای به نام میدان در اصفهان یا نیشابور (نک: مدار الافاضل، شمس‌اللغات، و لغتنامه، ذیل مدخل «میدان»). ۶۸. نک: آندراج و لغتنامه، ذیل مدخل «میدان». ۶۹. نک: بحر عجم و فرهنگ نفیسی، ذیل مدخل «میدان»: فرهنگ معین، کامل فرهنگ فارسی، فرهنگ فارسی عامیانه، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میر». ۷۰. نک: فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

و «میدان خالی یافتن» از استعاره «ظرف» برای «میدان» حکایت می‌کند. در این ترکیب‌ها، میدان ظرفی است که پر و خالی می‌شود. در نسبت «میدان» و «می‌دان»، ظرف شراب، نیز می‌تواند بر این تلقی دلالت کند. ظرف «جای چیزی» است و «در آن چیزی نهند». ۶۴. مبتنی بر این استعاره، میدان چون ظرف جایی است برای چیزی. در این تشبیه، عرصه خالی میدان و قابلیت آن برای مظهر چیزی شدن است که اهمیت می‌یابد. - «میدان» همچون «فلکه»: واژه فلکه یکی از مترادف‌های متأخر «میدان» است و در برخی موارد به جای آن می‌آید. این واژه پیش از اینکه مترادف «میدان» شود، به «چرخه ریسمان» و «گرده سر دوک یا عمود خیمه» اطلاق می‌شد؛<sup>۷۷</sup> پس از ظهور لوله‌کشی آب و فاضلاب شهری نیز به اصطلاح رایجی در لوله‌کشی بدل شده است و به جزء مدور گردنده‌ای اطلاق می‌شود که جریان را در لوله‌ها قطع و وصل می‌کند. همه این مفاهیم ریشه در «فلک»، به معنی آسمان، دارد و به «هر چیز شبیه چرخ» دلالت می‌کند «که دور خود بچرخد». ۷۸. فلکه استعاره‌ای برای میدان است که از درکی تازه از آن روایت می‌کند. این استعاره گواه ظهور نوعی از میدان است که چرخش چیزها در آن صفت اصلی آن است. - «میدان» همچون جایی در «میان»: ترکیب‌های «اسم به میدان کشیدن» و «اسم به میدان آوردن» از تصور میدان به مثابه جایی در میانه حکایت دارند که در معرض دید و قضاوت ناظران و تماشاچیان است. - «میدان» همچون «صحنه»: ترکیب «میدان‌آرا» بر چابک‌سواری دلالت می‌کند که عرصه میدان را با هنرنمایی خود می‌آراید. در این تعبیر، میدان همچون صحنه‌ای است برای هنرنمایی. همچنین، میدان در عرفان «مقام شهود معشوق» معنی می‌دهد، صحنه‌ای که معشوق عیان می‌شود و می‌تواند به تماشاچیش نشست.

#### ۴.۲.۲. میدان به مثابه استعاره

- «میدان»، به مثابه «عرصه، فضا»یی واجد خاصیت، قابلیت، یا استعداد ویژه: تشبیه «محدوده اثر یک نیرو»، «دوره کامرانی، عمر»، «عرصه قابل رؤیت»، «مجال فعالیت»، و «بُرد» به «میدان» چنین کیفیتی از آن را برجسته می‌کند. در این تعبیر، «میدان» عرصه‌ای خنثی نیست، بلکه واجد خاصیت یا قابلیت است.

- تعلق «میدان» به چیزی یا کسی که آن را تعریف می‌کند و معنا می‌بخشد: تشبیه «محدوده اثر یک نیرو»، «عرصه قابل رؤیت»، و «بُرد» به «میدان» چنین کیفیتی از آن را برجسته می‌کند. در این هر سه نمونه، میدان مبدأ و مبنایی دارد و محدوده آن در نسبت با این مبدأ تعریف می‌شود.

- تصویر دو الگوی مرکزی و خطی برای «میدان»: در مفاهیمی چون «محدوده اثر یک نیرو» و «عرصه قابل رؤیت» الگویی مرکزی از میدان متصور است که با «مرکز» و «پیرامون» تجسم می‌یابد. در مقابل، در مفاهیمی چون «دوره کامرانی، عمر» و «بُرد» الگوی خطی متصور است که با «ابتدا» و «انتها» تجسم می‌یابد. این الگوها می‌تواند بر دو صورت بنیادین میدان دلالت کند.

#### ۵. روند تحولات: میدان، از عرصه چوگان‌بازی تا محل اجتماع مردم

مبتنی بر سیر تاریخی حوزه‌های معنایی‌ای که برای «میدان» برشمرده شد و تغییرات آن‌ها، می‌توان در تحولات دامنه معنی «میدان» و چرایی آن تعمق کرد. حوزه معنایی «عرصه بازی، مسابقه، مشق» قدیم‌ترین و پربسامدترین حوزه معنایی «میدان» است و پیشینه‌اش در واژه‌نامه‌ها به قرن پنجم قمری می‌رسد. میدان در این حوزه توسعه معنایی<sup>۷۹</sup> یافته و به تدریج، از عرصه اسب‌دوانی و چوگان‌بازی فراتر رفته و عرصه مسابقات و بازی‌های متفاوت را در بر گرفته است، چنان‌که امروز به عرصه

۷۱. نک: فرهنگ نفیسی، لغتنامه، فرهنگ معین، کامل فرهنگ فارسی، گنجینه لغات، و فرهنگ سخن، ذیل مدخل «میدان».

۷۲. نک: لغتنامه و کتاب کوچ، ذیل مدخل «میدان».

۷۳. نک: لغتنامه، ذیل مدخل «میدان».

۷۴. نک: جرج لیسکاف و مارک جانسون، استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، ص ۲۲۵ و ۲۲۶: صفوی، استعاره، ص ۹۷ - ۱۱۱.

۷۵. نک: لغتنامه، ذیل مدخل «فرصت».

۷۶. نک: لغتنامه، ذیل مدخل «ظرف».

۷۷. نک: لغتنامه، ذیل مدخل «فلکه».

۷۸. نک: فرهنگ عمید، ذیل مدخل «فلکه».

۷۹. نک: صفوی، «نگاهی به نظریه حوزه‌های معنایی»، ص ۶.

۸۰. نک: آذرتاش آذرنوش، تاریخ چوگان، ص ۲۱ - ۷۸.

۸۱. نک: نگاره‌های ایرانی گردآوری شده در کتاب بازی‌های سوارکاری در آسیا (C. Diem, Asiatische Reiterspiele).

۸۲. نک: ابوطاهر طرسوسی، داراب‌نامه، ج ۱، ص ۴۳: ناشناس، تاریخ عالم‌آرای صفوی، ص ۴۵.

83. Diem, ibid, p. 209, 213.

۸۴. نک: ابوعلی بلعمی، تاریخ بلعمی، ص ۸۸۹ و ۸۹۰.

ت ۳. میدان چوگان در نگاره‌ای از نسخه‌ای خطی متعلق به قرن دهم، مأخذ:

Diem, Asiatische Reiterspiele, p.209.

فارسی موجود است که گروه تماشاچیان از اجزای ثابت همگی آن‌هاست.<sup>۸۱</sup> مبتنی بر متون تاریخی، عامه مردم هم، اگر نه همیشه، بخشی از این گروه بوده‌اند.<sup>۸۲</sup> این میدان‌ها در نگاره‌ها گاه میدان‌های محصور هستند که جایگاه ویژه‌ای برای شاه و بزرگان و همچنین گروه نوازندگان دارند.<sup>۸۳</sup> (ت ۳). دوگانه «ایوان» و «میدان» در متون نیز چنین فضایی را در ذهن تداعی می‌کند، ایوان شاهی در مقابل میدان چوگان.<sup>۸۴</sup> چنین کیفیاتی میدان چوگان را به مثابه «میدان شاه» تداعی می‌کنند، میدانی



بازی یا مسابقه فوتبال هم اطلاق می‌شود. دومین حوزه معنایی به لحاظ قدمت حوزه معنایی «عرصه، فضا» است که دست کم از قرن دهم و یازدهم در واژه‌نامه‌ها ظاهر شده است. در قرن چهاردهم، حوزه‌های معنایی تازه‌ای مطرح شد که برخی از آن‌ها شواهدی از متون کهن داشت و دست کم در نظر واضعانشان معنی‌های جدید و متأخر نبود: «عرصه خرید و فروخت» و «عرصه تردد» که بر کارکرد میدان تأکید داشت و «عرصه گشاده واقع در سکونتگاه»، «عرصه محاط با خانه‌ها یا دکان‌ها»، و «عرصه واقع در تقاطع چند خیابان» که بر صورت آن دلالت می‌کرد. در چند دهه اخیر، حوزه معنایی «عرصه اجتماع مردم» مطرح شده و معنی «فلکه» به مثابه تعبیری تازه به حوزه معنایی «عرصه واقع در تقاطع چند خیابان» افزوده شده است. مبتنی بر این سیر تاریخی می‌توان روایتی را طرح کرد که ما را در فهم نقش و چیستی «میدان» کمک کند و مقدمه طرح فرضیاتی باشد:

– «میدان» تا قرون متأخر، به غیر از معنای کلانش، احتمالاً در قالب حوزه معنایی «عرصه بازی، مسابقه، مشق» فهمیده می‌شده یا این حوزه مهم‌ترین مصادیق آن را شامل می‌شده است. اهمیت و غلبه این حوزه معنایی و نسبت «میدان» با اسب‌دوانی و چوگان‌بازی در مباحث ریشه‌شناسی، ترکیب‌ها، واژه‌های مرتبط، و استعاره‌های «میدان» نیز هویدا است. برای فهم چیستی چنین میدانی باید در اسب‌دوانی و چوگان‌بازی، به مثابه مهم‌ترین رویداد آن، تعمق کرد. سابقه چوگان در فرهنگ ایرانی حاکی از آن است که این بازی صرفاً یکی از شیوه‌های سرگرمی و خوش‌گذرانی نبوده، بلکه بازی شاهان و شاه‌بازی‌ها بوده است. شاه در میدان چوگان مهمانش را می‌نوازد، دشمنش را خوار می‌کند، برتری خود را به اثبات می‌رساند، و حتی اصالت و مردانگی اطرافیان را محک می‌زند.<sup>۸۵</sup> میدان چوگان صحنه‌ای است برای هنرنمایی و ابراز شایستگی بزرگان به دیگران، دیگریانی که ناظر و تماشاچی این هنرها و شاهد این توانمندی‌ها هستند. نگاره‌های متعددی از چوگان‌های اسطوره‌ای ادبیات

در جوار کاخ شاه یا مقر حکومت. شناخته‌شده‌ترین مصداق چنین میدانی برای ما میدان نقش‌جهان اصفهان است که احتمالاً از متأخرترین این میدان‌هاست. این تفاسیر به این معنا نیست که همه میدان‌های شاه میدان چوگان بوده‌اند یا بالعکس، بلکه صرفاً گونه‌ای از میدان چوگان را هویدا می‌کند که در نسبت با شاه و حاکم معنا می‌یابد، آنجا که بازی چوگان جلوه‌گاه برتری و توانمندی شاه و درباریان، مجال برای تحقیر دشمنان و رقبایش، و گاه ناخواسته موجب رسوایی و سرافکندگی‌اش بوده است، آنجا که همه چیز در گرو گوی و میدان است و ناظران به شهادت نشستند. چنین میدانی محمل بزنگاه‌های تاریخی است. پس از دوره صفوی، بازی چوگان به تدریج از بین رفت؛ چنانکه در دوره قاجار، چوگان بازی محبوب انگلیسی‌ها و ره‌آورد ایشان به‌شمار می‌رفت.<sup>۸۵</sup> ولی نقش «میدان» به مثابه جلوه‌گاه برتری و توانمندی حکومت استمرار یافت. سان قشون در میدان و نمایش تجهیزات نظامی به‌روز از جمله مراسمی بود که میدان را به صحنه تماشای قدرت و کفایت حکومت بدل می‌کرد. میدان توپخانه تهران نمونه بارزی برای چنین میدانی است. روند تحولات اجتماعی و سیاسی نقش تماشاچیان را در میدان تقویت کرد و به تدریج ایشان را به صحنه میدان آورد و به بازیگران اصلی بدل کرد. نقش میدان توپخانه و میدان بهارستان در انقلاب مشروطه شاهدهی بر این تحول است.<sup>۸۶</sup> فهم معاصر ما از میدان به مثابه «عرصه اجتماع مردم» می‌تواند در پرتو چنین تجربیات تاریخی‌ای حاصل شده باشد.

## ۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله، با ابتدای بر واژه‌نامه‌ها و رجوع به متون، به تفسیر مفهوم «میدان»، به مثابه جزئی از شهر و قسمی از فضای معماری، پرداختیم. نخست، گستره این مفهوم را عیان کردیم

و با تبیین حوزه‌های معنایی آن انواع این فضا را به لحاظ فرم و کارکرد نشان دادیم. سپس، با جست‌وجوی مفاهیم معمارانه و اجزای شهری مرتبط با میدان، آن را در شبکه‌ای از فضاهای مرتبط معنادار کردیم.

همچنین، با جست‌وجوی ترکیب‌ها و استعاره‌های این مفهوم، کیفیت‌های از فضایی میدان را آشکار کردیم. درنهایت، مبتنی بر تحولات حوزه‌های معنایی میدان در گذر زمان، روایتی از چگونگی تغییر مفهوم میدان عرضه کردیم.

میدان به مثابه فضایی عمومی، در کلان‌ترین تعبیر، عرصه باز و گشاده‌ای بوده و مجال برای رویدادهایی فراهم می‌آورده که در بافت تنگ و بسته سکونتگاه انسانی محملی نمی‌یافته است. این رویدادها از خریدوفروخت، به مثابه امری روزمره و دائمی، تا برگزاری مراسم ویژه در ایامی خاص را شامل می‌شده است. میدان ظرفی بوده که فرصت نمایاندن و عیان شدن، هنرنمایی و رقابت را فراهم می‌آورده و به این ترتیب صحنه‌ای برای داوری ترتیب می‌داده است، صحنه‌ای که بازیگران و تماشاچیان می‌یافته و نمایشی را عرضه می‌کرده و بزنگاهی را رقم می‌زده است. بزنگاهی که میدان را، در مقابل بزم «ایوان» و امنیت «خانه» به مکان رزم و مخاطره بدل می‌کرد. مهم‌ترین نمایش میدان نمایش شاه و اعیان در برابر رعایا بوده است، آنجا که مراسمی چون چوگان اصالت و کفایت حاکمان را به رخ می‌کشید و نسبت شاه و مردم را تثبیت می‌کرد. مهم‌ترین تحول مفهوم میدان نیز از تحول نسبت شاه و مردم حادث شد، یعنی زمانی که نقش مردم از تماشاچیان میدان به بازیگران آن تغییر یافت و میدان «عرصه اجتماع مردم» و مظهر «آزادی» شد. نقش میدان در دوره قاجاریه، به ویژه رویدادهای مشروطه، گواه بارز تحولی است که تلقی معاصر ما از میدان را در پی داشت و فهم امروزی ما را صورت‌بندی کرد.

۸۵. نک: آذرنوش، همان، ص ۹۶-۱۰۵.

۸۶. نک: نازآفرین توکلی، تعامل رویدادهای مشروطه و تحولات فضایی تهران، ص ۷۷-۹۱.

## منابع و مأخذ

- آذرنوش، آذرتاش. تاریخ چوگان، در ایران و سرزمین‌های عربی، تهران: نشر ماهی، ۱۳۹۲.
- داعی‌الاسلام، محمدعلی. فرهنگ نظام، حیدرآباد دکن: دولت علیه دکن، [قرن ۱۴].
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد. گرشاسب‌نامه، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: بروخیم، ۱۳۱۷.
- امیرمعزی، امیرالشعراء محمد بن عبدالملک نیشابوری. دیوان امیرالشعراء، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة، ۱۳۱۸.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر. بهمن‌نامه، به کوشش رحیم عقیقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۰.
- بلعی، ابوعلی محمد بن محمد. تاریخ بلعی، به کوشش محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
- بهار، محمدتقی. دیوان اشعار، تهران: نشر علم، ۱۳۸۱.
- پیرنیا، محمدکریم. آشنایی با معماری اسلامی ایران، تهران: دانشگاه علم و صنعت، ۱۳۷۸.
- توکل، نازآفرین. تعامل رویدادهای مشروطه و تحولات فضایی تهران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، تهران: دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- جمالی یزدی، ابوبکر مطهر. فرخ‌نامه، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران‌زمین و امیرکبیر، ۱۳۴۶.
- دولتشاه سمرقندی، امیر دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه غازی. تذکره الشعراء، به کوشش ادوارد براون، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
- صفای اصفهانی. دیوان اشعار حکیم صفای اصفهانی، به کوشش احمد سهیلی خوانساری. تهران: اقبال و شرکا، ۱۳۳۷.
- صفوی، کوروش. «گاهی به‌نظریه حوزه‌های معنایی از منظر نظام‌واژگان زبان فارسی»، در مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، ش ۴۰ (بهار ۱۳۸۳)، ص ۱-۱۱.
- \_\_\_\_\_. آشنایی با معنی‌شناسی، تهران: پژوها کیهان، ۱۳۸۵.
- \_\_\_\_\_. استعاره، تهران: نشر علمی، ۱۳۹۶.
- طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسن بن علی بن موسی. داراب‌نامه طرسوسی، Diem, Carl. Asiatische Reiterspiele, Hildesheim: Olms Press, 1982.
- به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. غزلیات، تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: اقبال، نامعلوم.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. دیوان سنایی غزنوی، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۴۱.
- شاه نعمت‌الله ولی، نعمت‌الله بن عبدالله. کلیات اشعار شاه نعمت‌الله ولی، به کوشش جواد نوریخس، تهران: انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی، ۲۵۳۵.
- شمیسا، سیروس. نگاهی تازه به بدیع، تهران: میترا، ۱۳۸۶.
- فرخی یزدی، محمد. دیوان فرخی یزدی، به کوشش حسین مکی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۱.
- فردوسی، ابوالقاسم منصور بن حسن. شاهنامه فردوسی، ج ۷، به کوشش ژول مول، تهران: سخن و نشر علم، ۱۳۷۸.
- قائم‌مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم. منشآت قائم‌مقام، به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی، تهران: ابن‌سینا، ۱۳۳۷.
- گرگانی، فخرالدین اسعد. ویس و رامین، به کوشش ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- لیکاف، جرج و مارک جانسون. استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، ترجمه هاجر آقاابراهیمی، تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
- مسعود سعد سلمان. دیوان اشعار، ج ۱، به کوشش مهدی نوریان، اصفهان: کمال، ۱۳۶۴.
- معین، محمد. «فرهنگ‌های فارسی»، در هنر و مردم، ش ۵۲ (بهمن ۱۳۴۵)، ص ۲-۵.
- مولوی بلخی، جلال‌الدین محمد. کلیات شمس یا دیوان کبیر، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶.
- ناشناس. تاریخ عالم‌آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۳.
- یغمای جندقی، ابوالحسن بن ابراهیم‌قلی. مجموعه آثار یغمای جندقی، ج ۲، به کوشش علی آل‌داوود، تهران: توس، ۱۳۶۲.